

به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۶۵، چهارشنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۰، ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۱

بحران یورو، تداوم بحران
جهانی سرمایه داری

صفحه ۴

ایرج آدرین

مانع پیش روی جنبش مردمی
چیست؟

احمد شقاقی - هفده تیر ۱۳۹۰

تاکتیک اعتصاب غذا،
بن بست استراتژی
اصلاح طلبی

رضا مقدم - هفتم تیر ۱۳۹۰

کارگران کوچک

صفحه ۹

مینا فرخنده

رژیم اسلامی در منگنه فشار
از داخل و خارج

صفحه آخر

رضا مقدم



اعتصاب غذا ۱۲ تن از زندانیان سیاسی در اوین در اعتراض به قتل هدی صابری پایان یافت. ابهامات درباره درستی اتخاذ این شیوه از اعتراض و معنای پیروزی در آن که در میان فعالین اصلاح طلب و لیبرال وسیعاً جریان یافت نشان آشکاری بود از ناکارآمدی استراتژی آنها. هیچ کدام از اعتصاب غذا کنندگان و حامیانشان، حتی نظیر خاتمی، بدون هیچ توهمی می دانستند که مرگ اعتصاب غذا کنندگان نزد رژیم اسلامی بی اهمیت است و به خواست آنها توجه نخواهد شد. هدف اعتصاب غذا نمی توانست افشای رژیم اسلامی باشد، چرا که ماندگاری رژیم اسلامی از رضایت مردم ایران از این رژیم و یا ناآگاهی مردم از ماهیت آن نیست، بلکه نتیجه فقدان یک استراتژی کارا است که نزد توده های مردم بسادگی معقول و شدنی باشد.

جنبش آزادیخواهانه مردم ایران عموماً از منظر توان مقابله تظاهراتی اش با رژیم اسلامی مورد بررسی قرار میگیرد اما فعل و انفعالات درونی آن که نشانگر روند تغییر موازنه قدرت جناحهای مختلف آن است از نظرها پنهان میماند. قدرت و نفوذ دو جناح عمده جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران، یعنی نیروهای خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی و

در صفحه ۲

ای، بیانگر تغییر مطالبات در جنبش بود. جمهوری اسلامی نیز جز سرکوب هیچ راه حل اقتصادی و سیاسی برای خروج از بحران فوق نداشته و ندارد، و در نتیجه انگیزه لازم برای حضور و تداوم جنبش همواره وجود دارد. اما خود بخودی بودن یک روی سکه جنبش مردم است؛ روی دیگر این سکه نقش اصلاح طلبان بوده و هست که در شرایط فقدان آلترناتیو انقلابی جایگاه رهبری و تاثیر گذار آنان قابل توجه می گردد.

در مقابل جنبش خودبخودی که در هر گام رادیکالتر می گردید، اصلاح طلبان با طرح مطالبی مثل پرهیز از

در صفحه ۳

حدود دو سال از برآمد جنبش مردمی می گذرد؛ در این مدت جنبش با افت و خیزهایی مواجه شده و هرچند پیشروی های قابل ملاحظه ای داشته اما نتوانسته خود را تا یک انقلاب تکامل دهد. برآستی چه عاملی بازدارنده ای در این رابطه وجود دارد؟

جنبش مردمی که در اعتراض به تقلب انتخاباتی شکل گرفت، به سرعت از ابتدای بروز خود فراتر رفت و با توجه مطالبات اقتصادی و سیاسی گسترده و ساختار شکن شد. مقابله وسیع توده ها با نیروهای سرکوبگر، شعار علیه بالاترین مقامات جمهوری اسلامی و حتی خامنه

تاکتیک اعتصاب غذا، بن بست استراتژی اصلاح طلبی

و نیروهای خواهان سرنگونی رژیم اسلامی بسرعت درحال تغییر است. قدرت و ضعف نیروهای اجتماعی درگیر در جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران خود را در میزان مقبولیت عمومی استراتژی آنها نزد وسیع ترین توده های مردم نشان می دهد. استراتژی اصلاح طلبان رانده شده از قدرت و لیبرالهای مدافعشان حتی در صفوف فعالین خودشان با اما و اگرهایی روبروست، در صورتیکه استراتژی نیروهای انقلابی و سوسیالیست که خواهان انقلاب علیه رژیم اسلامی اند می رود تا نزد وسیع ترین توده مردم ناراضی بعنوان بی دردسر ترین و کوتاه ترین راه رسیدن به نان و آزادی مقبولیت عامه یابد.

در دوران مجلس ششم و ریاست جمهوری خاتمی استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها دست بالا داشت و راهکار انقلابی سوسیالیستها ضعیف بود. در آن زمان شرایط سیاسی و اقتصادی هنوز به سمت ناگزیری استقبال جنبشهای اجتماعی از استراتژی انقلابی سوسیالیستها حکم نکرده بود. به نوعی هنوز نوبت اجتماعی راهکار سوسیالیستها نرسیده بود و لذا مقبولیت یافتن استراتژی اصلاح طلبان موضوعیت اجتماعی داشت. در صورتیکه اکنون قرار نیست نوبت استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها فرا برسد بلکه دوران اثبات تام و تمام ناکارآمدی راهکار آنها حتی برای دستیابی به خواستهای اندک درون حکومتی شان هم می رود تا کلا موضوعیت اجتماعی خود را از دست بدهند.

کشتن هاله سحابی هنگام تشییع جنازه پدرش و ضرب و شتم و کشتن هدی صابر

در زندان هنگام اعتصاب غذا در اعتراض به کشتن هاله سحابی، یکبار دیگر به همه نشان داد که رژیم اسلامی از هیچ جنایتی رویگردان نیست. روی آوری اصلاح طلبان و لیبرالها به اعتصاب غذا در زندان که پیامی جز آمادگی برای جان دادن در مبارزه با رژیم اسلامی ندارد هم اثبات ناکارآمدی استراتژی شان است که همواره به "کم هزینه" بودن آن نازیده اند، و هم ناگزیری آنان در عمل برای هموار ساختن راه مقبولیت عامه یافتن استراتژی انقلابی سوسیالیستهاست.

استراتژی سیاسی اصلاح طلبان و لیبرالها موضوعی نیست که تنها به سیاست مربوط باشد بلکه بر یک سلسله از تلقی های عمومی ظاهرا ساده اما ناگفته در مورد اقتصاد، سیاست، اجتماع و فرهنگ در جامعه متکی است، و نوبت استراتژی سوسیالیستی خواهد رسید مگر اینکه این تلقی ها به حکم اوضاع و به ناگزیر تغییر کند. یکی از این تلقی ها که استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها بر آن متکی است و بدست خود آنها به ناگزیر دارد تغییر میکند ارزش و اعتبار اجتماعی جانفشانی در راه آرمانها و مبارزه علیه رژیم اسلامی است. مطابق هشدار فرخ نگهدار میروند تا "ملت را چنان درمانده و مایوس کنند که "از جان گذشتن" از نو "مقدس" شود و انتقام از شیاطین عالی ترین فضیلت." (در ماتم هاله سحابی، فرخ نگه دار، چهارشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۹۰، سایت جرس)

وقتی که اکبر گنجی در زندان هنگام اعتصاب غذای تا پای مرگ، خود را سوخت اصلاحات اعلام کرد حجابیان اظهار داشت که جنبش اصلاحات بنا به ذات خود نیاز به سوخت ندارد. هنگامی که بهزاد نبوی نایب رئیس مجلس ششم بود لزوم هر نوع تظاهرات خیابانی را

به پیش!

تحت عنوان "حرکت توده وار" حتی برای تحت فشار گذاشتن مخالفان اصلاحات نفی می کرد. از نظر وی کافی بود تا مردم دخالت رژیم اسلامی در تمام امور زندگیشان را تحمل کنند و خشم و کینه خود را فرو خورند و تنها هر چند سال یکبار یک برگه رای در یک صندوق بیاندازند. اصلاح طلبان به دنبال ناکارآمدی اتکا صرف به صندوق انتخابات در دوران اصلاحات از دو سال پیش جبرا تظاهرات خیابانی را نیز به روشهای مبارزاتی خود افزودند، اما فقط افزودن این روش برای دستیابی به خواستهایشان کافی نبود. اکنون نیز اصلاح طلبان و لیبرالها حتی اگر اعتصاب غذا را هم به لیست روش هاشان اضافه کنند، این تنها افزودن یک تاکتیک دیگر، آن هم به اجبار، به لیست تاکتیک هاست، در حالی که مشکل شان استراتژیک است.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در بهترین حالت اقدامی برای جبران ناکافی بودن تاکتیک های مبارزاتی اصلاح طلبان و لیبرال ها است، اما بن بست استراتژی استراتژیک آن قرار دارند بن بست استراتژیک است و صرفا با تصحیح تاکتیک ها قابل شکستن نیست. تاکتیک اعتصاب غذا به ناگزیر از جان گذشتگی در مبارزه علیه رژیم اسلامی، که اصلاح طلبان و لیبرالها قبلا آنرا ناعاقلانه و غیر لازم می دانستند، را دارد عقلایی و تنها راه ممکن نشان می دهد و راه استراتژی انقلابی را هموار می کند. هر تاکتیک مناسبی، حتی تندترین تاکتیک گریز ناپذیر، تنها وقتی کارایی دارد که در متن یک استراتژی سیاسی به تحرک توده مردم برای سرنگون کردن رژیم اسلامی متکی باشد و این کاری نیست که از اصلاح طلبان و لیبرال ها، به سبب همان تلقی های پایه ای و ناگفته شان از فرهنگ و سیاست و اقتصاد، بر بیاید.*

Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. **به پیش!** در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن می‌رساند.



مانع پیش روی جنبش مردمی چیست؟

خشونت، تظاهرات سکوت، تاخیر در برپایی اعتراضات خیابانی، بی توجهی به مطالبات اقتصادی کارگران و توده ها و ... ، نه تنها آن را در هر گام جلو نبردند بلکه تلاش کردند تا نقش ترمز را در برابر آن جنبش ایفا نمایند. جنبشی که در مقیاس میلیونی و با شعارهای وسیع ضد حکومتی در میدان مبارزه بود، و اصلاح طلبان که بخشا بر آن رهبری داشتند، بجای اینکه بطور پیگیر و مداوم مردم را به میدان مبارزه فرا بخوانند و هر دم بر رادیکالیسم آن بیفزایند، نقشی کاملاً وارونه ایفا کرده و با فاصله گذاری و دعوت به آرامش و سکوت، تأثیری بسیار مخرب و بازدارنده بر جنبش می گذارند. هر چند سوسیالیست ها و کارگران مبارز تلاش کرده اند تا جنبش را به تحرک بیشتر و پیشروی دعوت نمایند، اما واضح است که در موقعیتی قرار ندارند که موفق به ایفای چنین نقشی گردند، و در نتیجه فقط جنبش خودبخودی مردم بوده که بارها از حد و مرز اصلاح طلبان فراتر رفته و مبارزات وسیع و رادیکالی را هم پیش برده است؛ ولی جنبش خودبخودی مردم از یکسو بدون حضور سازماندهی شده و مستقل طبقه کارگر و از سوی دیگر با سازشکاری و ممانعت وسیع اصلاح طلبان نتوانسته و نمی تواند خود را در یک موقعیت انقلابی قرار دهد. بدون عبور از اصلاح طلبان و بدون حضور وسیع طبقه کارگر با اعتصابات و اعتراضاتش جنبش قادر نیست توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد.

جنبش مردم در کشورهای عربی هر چند فاقد یک آلترناتیو کارگری و انقلابی است، اما همان رهبری اپوزیسیون بورژوا عمدتاً در راستای کنار زدن حکومت حاکم گام برداشته و کمتر نقش ترمز را ایفا می

کنند؛ همین اپوزیسیون بورژوائی بطور دائم از مردم می خواهد که به خیابان آمده و در صحنه باشند. در آلبی رهبران پرو غربی به مردم نمی گویند که سلاح خویش را زمین بگذارند و یا در سوریه و یمن رهبران بطور مداوم فراخوان به خیابان آمدن می دهند، و حتی در مصر و تونس نیز هر چند براندازی حکومت در دستور کار نبود اما هدف کنار رفتن بن علی و مبارک، توانست ارکان قدرت را به لرزه در آورد و جنبش را تا حدودی به پیش ببرد و آن را طبیعتاً در موقعیت بالاتری قرار دهد. در مصر جنبش هر چند نه به شکل قبل اما کماکان ادامه دارد و فراتر از هدف اولیه گام بر می دارد.

اما در ایران رهبران جنبش سبز قادر نیستند حتی نقش یک اپوزوسیون بورژوائی جدی در مقابل جمهوری اسلامی را بازی نمایند، زیرا در عمل گرایش به کنار زدن جمهوری اسلامی ندارند و جنبش را فقط جهت اصلاح حکومت می خواهند و حتی خواست رفتن سید علی را تبلیغ نکرده و از آن پرهیز می کنند؛ آنان هر گونه ساختار شکنی و پیشروی جنبش در جهت بر اندازی و ایجاد شرایط انقلابی را خطرناک دانسته و با سیاست تاخیری و واپس گرایانه به آن لطمه می زنند، و بدین شکل پتانسیل عظیم موجود در جنبش را مهار یا تضعیف نموده اند.*

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

بحران یورو، تداوم بحران جهانی سرمایه داری

ایرج آذرین

۶ ژوئیه ۲۰۱۱

شناخت درست از وضعیت بحرانی اقتصاد اروپا برای سوسیالیست ها در همه جای جهان، و از جمله در ایران، حیاتی است. نه فقط به این سبب که واکنش توده کارگران و زحمتکشان یونان (و آغاز مقاومت در اسپانیا) می تواند نوید بخش اعتلای مبارزه طبقاتی در سطح اروپا باشد. بلکه به ویژه به این سبب که بحران "منطقه یورو"، برخلاف آنچه دولت های اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول ادعا می کنند، صرفاً بحران بدهی دولت های بدحسابی چون یونان و پرتغال و اسپانیا نیست؛ بلکه شکلی از تداوم و تعمیق بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری است که با بحران جهانی بانک ها از اواخر سال ۲۰۰۸ آغاز شد. بر هر مارکسیستی روشن است که تداوم و تعمیق بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری برای طراحی و اتخاذ سیاست های سوسیالیستی جایگاه تعیین کننده ای دارد؛ نکته ای که در انتهای مقاله به آن باز می گردیم.

کارگران تنبل یونان یا سودآوری سرمایه؟

"بحران منطقه یورو"، همانند بحران بانکی ۲۰۰۸، نتیجه گریزناپذیر عملکرد سرمایه داری در سطح جهانی است. این واقعیتی است که اگر در بدو بروز بحران تنها تحلیل مارکسیست ها بر آن تأکید می کرد، امروز از جانب بسیاری از سخنگویان سرمایه جهانی، دستکم به شیوه غیرمستقیم، مورد قبول قرار می گیرد. روزنامه تایمز مالی درباره بحران یورو می نویسد: "اکنون روش است که در دو سوی اقیانوس اطلس [در آمریکا و اروپا] بخش اعظم رشد اقتصادی در دوره پیش از بحران به سبب رونق ناپایدار و خطرناک اعتبارات بوده است. در ایالات متحده این صاحبان مسکن بودند که در مرکز این بحران قرار داشتند؛ در اروپا تمامی کشورهایی چون یونان و ایتالیا، که از فرصت نرخ های پائین بهره استفاده

همانطور که حجم وام دولت یونان (و پرتغال، ایتالیا، و حتی بریتانیا) تناسبی با میزان دارائی و درآمد مستمر آنها، یعنی توان بازپرداخت وام ها شان، نداشت و ندارد. اما آیا در امریکا این حرص اقشار کم درآمد برای صاحبخانه شدن، یا در یونان سیاست اشتباه دولت در تأمین سطح بالایی از خدمات رفاهی و دستمزد موجب بحران اقتصادی شده است؟

مسأله به سادگی این نیست که بانک ها، علیرغم آگاهی به وضعیت دارائی و درآمد مشتریان شان (چه اقشار کم درآمد در امریکا باشند و چه دولت هایی چون یونان و ایتالیا)، تصمیم نادرستی به اعطای چنین "وام های بد" گرفتند. نکته اینجاست که اگر کسی علت بحران را این بشمارد که دارائی و درآمد هیچ تناسب معقولی با میزان وام اخذ شده نداشت، این امر با ابعاد بمراتب عظیم تری در مورد بانک ها صدق می کند تا مصرف کننده امریکائی یا دولت یونان: در امریکا، در ربع قرن ۱۹۸۰-۲۰۰۵، نسبت بدهی مصرف

کنندگان (شامل همه طبقات) به تولید ناخالص ملی دو برابر شد، در حالی که طی همین مدت نسبت بدهی بخش مالی در تولید ناخالص ملی بیش از پنج برابر رشد کرد. به طور نمونه، در مورد بانک امریکائی مریل لینچ (Merrill Lynch)، میزان بدهی به دارائی (Leverage) در سال ۲۰۰۱ معادل ۱۶ بود؛ یعنی به ازاء هر یک دلار سرمایه اش این بانک ۱۶ دلار بدهکار بود. تنها شش سال بعد، در ۲۰۰۷، همین نسبت دوبرابر شده بود، یعنی این بانک به ازاء هر یک دلار سرمایه که داشت ۳۲ دلار بدهکار بود. نسبت بدهی به سرمایه برای چند بانک بزرگ دیگر امریکائی در همین حد، حدود ۳۰، قرار داشت. یعنی کافی بود تنها سه چهارم در صد از طلبکاران بانک همزمان پول شان را بخواهند تا بانک ها ورشکست شوند. (۲) به عبارت دیگر، کار و بار نظام جهانی بانک ها تنها با اعتبار دادن مداوم به یک دیگر می گذشت، و کافی بود این شبکه میلیونها بده و بستان روزانه در درون نظام بانکی تنها در یک نقطه مسدود شود تا کل نظام جهانی بانکی فروبریزد؛ اتفاقی که در

کردند و وام های غیرقابل برگشت گرفتند. (۱) در دو سه سال گذشته، همه تحلیل های مارکسی، علیرغم سایه روشن هاشان، بر این نکته تأکید کرده اند که شکل مشخص بحران بانکی ۲۰۰۸، و اکنون بحران ارزی منطقه یورو، نتیجه طبیعی سیاست های نئولیبرالی است که از دهه هشتاد قرن گذشته آغاز شدند و برای تجدید "رونق" سودآوری سرمایه راهی جز گسترش عملکرد انگلی سرمایه بانکی و پولی نداشتند. تحلیل تایمز مالی، در عین اینکه بی پایگی اقتصادی رونق دروه پیش را می پذیرد، اما تمامی حقیقت را در بر ندارد. چرا که می تواند علت بحران را در وهله نخست به سبب عملکرد نادرست بانک ها در اعطای "وام های بد" بداند، و نهایتاً وام گیرندگان را مقصر بشمارد که بدون توجه به میزان دارائی و درآمدها، وام های کلان گرفتند و مصرف کردند.

این چنین است که اکنون مدیران صندوق بین المللی پول، یا بانک مرکزی اتحادیه اروپا، یا وزرای کابینه فرانسه و آلمان، نه فقط دولت یونان، بلکه کارگران و کارمندان یونانی را مسبب بحران یورو می شمارند. می گویند دولت یونان (یا پرتغال یا...) بیش از حد توانش وام گرفت تا هزینه خدمات رفاهی عمومی، بیمه بازنشستگی، و دستمزدهای بالای کارگران و کارمندان بخش دولتی را تأمین کند؛ در حالی که چنین سطحی از رفاه و دستمزد هیچ تناسبی با میزان بارآوری کارگران یونان نداشت و ندارد. مشابه همین تحلیل را در مورد بحران بانک های امریکا داشتند: مصرف کنندگان (و مشخصاً کم درآمدترین اقشار آنها) بدون توجه به میزان واقعی درآمدها، وام های کلان مسکن گرفتند تا صاحبخانه شوند، یا کارت های اعتباری متعددی گرفتند و خرج خورد و خوراک شان کردند و در نتیجه بدهکار بانک ها شدند.

در این ادعا واقعیتی هست؛ مشخصاً حجم وام مسکن بسیاری از خریداران هیچ تناسبی با دارائی و درآمد آنها نداشت،



سپتامبر ۲۰۰۸، با خودداری بانک ها از دادن وام جدیدی به بانک امریکائی لیمن برادرز (Lehman Brothers) سرانجام واقع شد. و این تهدید مدام ادا به بانک های امریکائی محدود نبود، بلکه به یمن "جهانی شدن" نظام بانکی، نه فقط بانک های بزرگ اروپائی بلکه، همانطور که سقوط آزاد اقتصاد جزیره سیصد هزار نفری ایسلند نشان داد (۳)، هر بانکی در هر ده کوره ای را که وارد شبکه جهانی بانکی می شد ناگزیر از رقابت و در نتیجه آسیب پذیر می کرد.

چرا باید چنین موقعیت شکننده ای ایجاد می شد؟ چرا بانک ها زیر بار چنین بدهی های کلانی، بدون هیچ تناسبی با سرمایه ها شان، می رفتند؟ پاسخ بسیار ساده است: برای سودآوری. مثل هر کسب و کار دیگری در نظام سرمایه داری، هدف بانک ها سود بردن است. وام دادن برای بانک ها در حکم "سرمایه گذاری" است. تداوم حیات سرمایه بانکی وابسته به تداوم و گسترش وام است؛ و از بیش از یک قرن پیش، با ورود نظام سرمایه داری به فاز سرمایه مالی، سودآوری به طور فزاینده ای در گرو گسترش وام در بازار جهانی بوده است. تا وقتی سود بانک ها از قبیل وام دادن (در شکل بهره و کارمزد و غیره) برقرار است، ادا این مهم نیست که "سرمایه گذاری" بانک صرف فعالیت مولد اقتصادی می شود یا مستقیماً به مصرف می رسد. در سه دهه گذشته، کار نظام جهانی بانکی نه فقط جذب مازاد سرمایه و صدور آن به حوزه های سودآور برای تولید صنعتی (مورد بارزش، چین)، بلکه وام دادن به دولت ها (که محدود به دولت های اروپائی نیست)، دولت های محلی (یا شهرداری ها، به ویژه در ایالات متحده)، و مصرف کننده خصوصی (چه کارت های اعتباری و چه به ویژه برای خرید مسکن) بوده است.

روشن است که با توجه به توان مالی متفاوت دولت ها، وام دادن به بسیاری از دولت ها (همچنان که به بسیاری از مصرف کنندگان خصوصی) ریسک بالایی داشت، چرا که همه می دانستند امکان اینکه وام گیرنده قادر به بازپرداخت

فونکسیون بانک ها نزول خواری صاف و ساده شد. ترکیب این شکل بدوی سرمایه با تکنولوژی ارتباطی و "نوآوری" های مالی چنان شد که میزان سود نزول خواری غالباً بالاتر از سرمایه گذاری مولد قرار می گرفت. سیر شرکت عظیم صنعتی ای همچون انرون (Enron)، که از تولید انرژی و کالا آغاز کرده بود اما عمدتاً به موسسه ای مالی بدل شد و سرانجام با کلاه برداری آشکار به رسوائی سقوط کرد بازتاب این ویژگی سیر سرمایه داری جهانی در عصر سیاست های نئولیبرالی است. (۵) تا آنجا که به بانک های اروپائی مربوط می شود، اتحادیه اروپا از جمله این امکان را برای سرمایه مالی کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا فراهم آورد تا کشورهای حاشیه ای اتحادیه در جنوب و کشورهای تازه ادغام شده اروپای شرقی را حوزه صدور سرمایه های مازاد شان قرار دهند. (آنها که با بحران بانکی ۲۰۰۸ تازه جلد سوم کاپیتال مارکس را کشف کردند و قتش است که با بحران منطقه یورو امپریالیسم لنین را هم کشف کنند.) امروز بانک های فرانسه، آلمان، و بریتانیا به ترتیب طلبکاران اصلی دولت یونان اند.

از همین مختصر باید روشن باشد که اگر چه بحران اقتصادی به شکل ورشکستگی عملی بانک ها در ۲۰۰۸، یا امروز ورشکستگی عملی تعدادی از دولت های اروپائی، بروز پیدا می کند، نمی توان وام گیرندگان را عامل بحران دانست و بانک

اقساط بدهی اش نباشد زیاد است. اما در حلقه گرگ های رقابت بانکی، با انواع پیچیده سفته بازی و "نوآوری" مالی، که اوراق بانکی را در بازارهای رنگارنگ بورس مدام دست به دست می کرد، امید هر بانک این بود که در روز واقعه زیان چنین وام های پر مخاطره ای بیخ ریش بانک دیگری خواهد ماند. تصمیم بانک ها به اعطای چنین "وام های بد" را نمی توان صرفاً به سبب طمع ورزی بانک ها برای کسب سود بیشتر دانست؛ چرا که واقعیت این است که در بخش بانکی اقتصاد جهانی نیز، به سبب تشدید رقابت و ورود موسسات مالی و پولی هرچه بیشتری به این بخش، میزان سود بانک ها با افت روبرو بود، و بانک ها برای بقا و حتی صرفاً برای جلوگیری از ورشکست شدن ناگزیر بودند که سرمایه گذاری نامولد خود را هرچه بیشتر افزایش دهند؛ یعنی وام بدهند، و برای دادن وام های هرچه بیشتر، مدام بیشتر از یک دیگر وام بگیرند.

به این ترتیب در تمام دوره گسترش سیاست های نئولیبرالی، همپای افزایش صدور مستقیم سرمایه، که در سال ۲۰۰۷ با نزدیک به ۲۰۰۰ میلیارد دلار به اوج تاریخی خود رسید (۴)، محل اصلی تأمین سود بانکی بهره های وام هایی شد که برای مقاصد نامولد اقتصادی صرف می شد. یعنی به عبارت دیگر سرمایه بانکی در این مرحله از تکامل سرمایه داری به بدوی ترین شکل پولی آن رجعت کرد و

بانکی و چمدان های حامل یوروی آن سرمایه داران و بوروکرات های یونانی پیدا کرد که می دانند حتی اگر یونان "منطقه یورو" را ترک گوید آنها می توانند چمدان شان را برداشته و به آلمان یا فرانسه یا هر جهنم دره دیگری بروند و بهشت خصوصی شان را در آنجا برقرار نگاه دارند.

دفترداری بمنزله راه حل بحران

آشکار شدن ناتوانی دولت های "منطقه یورو" از بازپرداخت بدهی ها شان ارزش پول مشترک این کشورها را در بازار جهانی ارز کاهش داده است. چنانچه دولت های بدهکار در بازپرداخت اقساط وام ها خلف وعده (default) کنند (احتمالی که نه فقط یونان و پرتغال و ایرلند، بلکه اسپانیا و حتی ایتالیا را نیز شامل می شود)، یا چنانچه حتی یکی از این کشورها منطقه یورو را ترک کند، روشن است که ارزش یورو در بازار جهانی در معرض سقوط آزاد قرار خواهد گرفت. امری که بر همه کشورهای منطقه یورو بلافاصله تأثیر می گذارد. هدف مقابله اتحادیه اروپا با بحران بدهی یونان (و ایرلند و پرتغال و اسپانیا) را غالباً این طور تعبیر می کنند که می خواهد مانع چنین وضعیتی شود. اما این تمام قضیه نیست.

راه حل اتحادیه اروپا برای بحران بدهی های کلان دولت های منطقه یورو این بوده است که به آنها وام های تازه ای داده شود تا بتوانند اقساط بدهی های پیشین خود را پرداخت کنند! به این منظور علاوه بر قرضه های صندوق بین المللی پول، با مشارکت دولت های اتحادیه

وام گرفته را صرف بورس بازی در همان فاز رونق بی پایه کردند، و اگر چه برخی شان امروز ورشکسته اند، اما بخش بزرگی از آنها نیز در فاز رونق چنان بارش را بست که امروز یگانه فشار بحران بر آنها این است که قیمت خانه مجلل شان اکنون در بازار چند میلیون دلار زیر قیمتی است که در اوج رونق برایش پرداخته بودند.

در مورد وام های دولت یونان، هرکس که در چند ماه گذشته رسانه ها را از دور هم دنبال کرده باشد می داند که بدهی ای که دولت سوسیال دموکرات یونان بالا آورده بیش از هرچیز خرج فربه کردن ثروتمندان و بوروکرات های فاسد شده است. برخلاف آنچه کارشناسان صندوق بین المللی پول و مطبوعات دست راستی فرانسه و آلمان و بریتانیا تکرار می کنند، کارگران و زحمتکشان یونان از این وام های بی پشتوانه بهره ای نبرده اند که امروز موظف به بازپرداختش باشند. وام های دولت یونان هزینه دولت رفاه غیرمسئولانه و قانون کار سخاوتمندانه ای نشده است تا به کارگران تنبل یونان امکان دهد که کم کار کنند، دستمزد بالا بگیرند، زود بازنشسته شوند و در سایه بنشینند و شراب و زیتون نوش جان کنند. ساعات کار سالانه متوسط کارگر یونانی یک و نیم برابر کارگر آلمانی است، و دستمزد متوسط کارگر یونانی در سطحی کمتر از دوسوم حداقل دستمزد کارگر فرانسوی قرار دارد. (۷) بدهی های دولت یونان نه فقط لازمه ادامه حیات بانک های فرانسوی و آلمانی بود، بلکه اکنون می توان ردّ ته مانده شان را در حساب های

ها را قربانی ندانم کاری آنان. این وام دهندگان، یعنی خود بانک ها، بودند و هستند که برای کسب سود، برای حفظ سودآوری، راهی جز هرچه بیشتر وام دادن نداشتند و ندارند. و محرکه بانک ها در این امر چیزی نیست جز پایه ای ترین قانون نظام سرمایه داری، یعنی ضرورت حفظ سودآوری زیر فشار رقابت سایر سرمایه داران و نزول نرخ سود. اما اینجا باید به یک پرسش دیگر پاسخ گفت: هرچند منطق نظام سرمایه داری علت "رونق اعتبارات" و گسترش وام های بی رویه بوده است، اما آیا مصرف کنندگان، مشخصاً طبقات پائین، از این فاز گسترش بی رویه اعتبارات نفع نبرده اند؟

قطعاً می توان گفت که طبقات پائین حتی از فاز رونق نئولیبرالی سرمایه داری نفعی نبردند. تحقیقات آماری دقیق و تفصیلی نشان می دهد که نئولیبرالیسم نه تنها الگوی توزیع درآمد را به زیان طبقات پائین و به سود فراوان اقلشار بالا تغییر داد، بلکه سیاست های نئولیبرالی از آغاز اساساً با هدف تحکیم موقعیت بالایی ها و در حمله به سطح زندگی پائینی ها طرح و اتخاذ شد. (۶) برغم "انقلاب صنعتی سوم" و رشد عظیم نیروهای مولده، میزان دستمزدهای واقعی (قدرت خرید) کارگران آمریکا از نیمه دهه ۱۹۷۰ تا ابتدای قرن بیست و یکم کمابیش ثابت مانده است. اما در همین فاصله، اگر کل درآمد همه خانوارهای آمریکایی را معادل صد فرض کنیم، سهم یک در صد بالای جمعیت از کل درآمد خانوارهای آمریکایی از ۸/۴ به ۹/۶ رسیده است. (این تازه سهم درآمد سالانه یک درصد بالای جمعیت است؛ نابرابری در میزان دارایی بسیار بیش از اینهاست.) مشخصاً در آمریکا آن اقلشار فقیر که در اوج رونق گسترش اعتبار بی رویه بانکی ظاهراً توانستند صاحبخانه شوند، تا وقتی که بهره بدهی شان را می توانستند بپردازند، بانک ها خوب آنها را دوشیدند؛ و وقتی از بازپرداخت اقساط بدهی شان ناتوان شدند به سرعت بیخانمان شدند و هستی و نیستی شان زیر چنگال بانک ها و انواع شرخرها افتاد. در این شکی نیست که اقلشار متمولی نیز در زمره وام گیرندگان بودند؛ اقلشاری که سرمایه

تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی
کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143

آدرس سایت اتحاد سوسیالیستی
کارگری

www.wsu-iran.org

آدرس سایت کارگر امروز

www.workertoday.com

این معامله خواهند بود، چرا که در سایه سی سال سیاست های نئولیبرالی در خرید این زیرساخت ها و تقسیم کردن آنها به اجزاء قابل فروش پرسود تجربه فراوانی اندوخته اند. اما، صرفنظر از پیامدهای مستقیم اجتماعی و اقتصادی، آیا چنین راه حلی می تواند معضل ناتوانی دولت در بازپرداخت بدهی ها را حل کند؟

واقعیت این است که حتی اقتصاد دانان دست راستی ای که از شروط کاهش خدمات دولتی و گسترش خصوصی سازی برای وام های جدید دفاع می کنند ایدا مطمئن نیستند که این اقدامات منجر به بازپرداخت اقساط بدهی ها شود. در نتیجه وام های تازه، احتمال خلف وعده (default) دولت یونان ایدا کاهش نیافته است، و این واقعیت را نرخ بالای بهره ای که بر آخرین بخش وام های تازه الصاق شده بهتر از هر چیزی بازتاب می دهد: نرخ بهره وام های پیشین دولت یونان کمی بالای ۴% بود، اما وام های جدید اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول به یونان در سال ۲۰۱۱ نخست نرخ بهره ای بالاتر از ۱۲%، و در مورد آخرین بخش آن که در ماه جاری به یونان تعلق می گیرد بالاتر از ۲۶% قرار دارد! یک فونکسیون میزان نرخ سرمایه گذاری این است که ریسک را منعکس می کند، و نرخ بهره های بالای وام های جدید یونان هیچ معنایی جز این ندارد که از نظر خود وام دهندگان نیز احتمال اینکه یونان بتواند چنین وام هایی را پس دهد ناچیز است. با توجه به این امر، کارکرد وام های جدید واقعا چیست؟ اینکه این وام ها برای بازسازی اقتصاد یونان صرف خواهد شد روشن است، چرا که، همانطور که اشاره شد، قرار است (زیر نظر نهاد جدید دیگری که اتحادیه اروپا ایجاد کرده است) وام های جدید صرف پرداخت اقساط وام های قدیمی شود. همچنین روشن است که شروط اعطای وام جدید اقتصاد یونان را از آنچه هست ضعیف تر خواهد کرد. بنابراین، این نتیجه که دولت

تمام و کمال بر عهده گرفتند تا مبدا کار و بارشان از سکه بیفتند؛ اما اکنون، وقتی نوبت بحران بدهی به دولت های پیرامونی اتحادیه اروپا، به یونان و پرتغال (کشورهای فقیرتر جنوب اروپا)، به ایرلند (این نزدیکترین و آخرین مستعمره بریتانیا)، یا به جمهوری استونی و سایر کشورهای بالتیک و اروپای شرقی (این جدیدترین مناطق نفوذ قدرت های امپریالیستی) رسیده، هیچ دلیلی نمی بینند که سخاوتمندانه به هزینه مالیات دهنده خودی آنها را از زیر بار بدهی شان نجات دهند. این است که وام به یونان برای پرداخت بدهی هایش اکنون همان شرط و شروط نئولیبرالی را دارد که صندوق بین المللی پول سی سال آزرگار است هنگام اعطای قرضه به کشورهای جهان سوم اعمال می کند: کاهش شدید خدمات و هزینه های دولتی، بیکارسازی کارمندان بخش دولتی، خصوصی کردن اموال دولتی، کاهش شدید دستمزدها، و نظایر اینها، همراه با کاهش مالیات بر دارایی و سود و ایجاد سایر تسهیلات برای سرمایه گذاری علی العموم و بویژه برای سرمایه گذاری خارجی. پیامدهای چنین راه حلی چیست؟

پیامدهای اجتماعی چنین راه حلی برای بحران نیازی به برشمردن ندارد و نگاهی به شروط اعطای وام جدید خود تماما گویاست. (حتی جایگاه قانونی قرارداد در اقتصاد سرمایه داری را هم رعایت نمی کنند: تا همین جا میزان حقوق بازنشستگی را نصف کرده اند، در حالی که کارگران و کارمندان بازنشسته یا در شرف بازنشستگی بر مبنای دیگری سهم خود را به صندوق بازنشستگی پرداخته اند.) پیامد این شروط برای زیربنای اقتصادی یونان نیز روشن است: فروختن راه آهن و جاده ها و فرودگاه ها و نیروگاه ها به بخش خصوصی به ثمن بخش؛ خلاصه کلام، تاراج اقتصاد یونان. نکته پیداست که تنها سرمایه گذاران خصوصی، و بویژه شرکت های بزرگ چند ملیتی، برندگان

اروپا صندوق پولی جدیدی تحت عنوان "ابزار تعادل مالی اروپا" (European Financial Stability Facility) نیز ایجاد کرده اند، تا در مجموع اعتباری نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار را صرف نجات دولت های بدهکار منطقه یورو بنماید. هدف این کار تنها حفظ تعادل ارز یورو نیست، بلکه حتی مهم تر، سر پا نگهداشتن نظام جهانی بانکی است. عینا مشابه بحران ۲۰۰۸، اکنون نیز کلیت نظام جهانی بانکی در معرض تکان های شدید قرار دارد. اگر در سال ۲۰۰۸ این سقوط بازار مسکن و ناپدید شدن اقساط بدهی های خریداران مسکن بود که بانک ها را با بحران مواجه ساخت، امروز احتمال خلف وعده دولت های بدهکار (که به دولت های منطقه یورو محدود نیستند) در پرداخت اقساط بدهی شان چشم انداز چنین بحران جهانی بانکی ای را ترسیم می کند.

در مورد مشخص یونان، بانک های طلبکار عمدتا بانک های اروپایی هستند (در حدود نیمی از کل بدهی یونان به بانک های فرانسوی است، و نیمه دیگر به بانک های آلمانی و با فاصله کمی به بانک های بریتانیایی). این واقعیت محوری بودن تلاش قدرت های بزرگ کاپیتالیستی اروپا را برای جلوگیری از بدل شدن بدهی های دولت یونان به یک بحران جهانی بانکی توضیح می دهد. (و البته همین واقعیت توضیح می دهد که چرا تصمیم به چگونگی مقابله با بحران نه در پارلمان اروپا، نه با مشارکت "دموکراتیک" همه اعضا اتحادیه اروپا، بلکه در پشت درهای بسته و با توافق قدرت های بزرگ و ایفای نقش صندوق بین المللی پول انجام گرفت.) تفاوت مداخله دولت های بزرگ در مورد ورشکستگی عملی بانک ها در سال ۲۰۰۸ و مورد ورشکستگی عملی دولت یونان در این است که قدرت های بزرگ سرمایه داری، با حاتم بخشی از خزانه عمومی، بدهی های بانک های خودی را



زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

این راه حل تکرار همان سیاست ها و به کارگیری همان ابزارهای مالی است که نهایتاً مکانیزم بحران ۲۰۰۸ را شکل داد، و در بهترین حالت ممکن است در کوتاه مدت بتواند نظام بانکی جهانی و کسب و کار بانک ها را تداوم دهد. (و وقتی این بانک ها عمدتاً بانک های خودی فرانسوی و آلمانی و بریتانیایی باشند، بهر حال، حتی در صورت اعلام ورشکستگی یونان، دولت های مربوطه ناگزیر از دخالت و نجات بانک های خودی می بودند.) اما روشن است که از هم اکنون یک بحران بزرگتر مالی در چنین "راه حلی" تعبیه شده است.

ادامه دارد

زیرنویس ها:

1. Gideon Rachman, "America and Europe sinking together", *Financial Times*, 4 July 2011.
2. David McNally, *Global Slump*, PM Press, 2011, p. 106.
3. Robert Wade and Silla Sigurgeirs-dottir, "Lessons from Iceland", *New Left Review*, II/65, Sep.-Oct. 2010.
4. UNCTAD, *World Investment Report*, 2009, p. xix.
5. Loren Fox, *Enron: The Rise and Fall*, John Wiley and Sons, 2003.
6. Gerard Dumenil, *The Crisis of Neoliberalism*, Harvard University Press, 2011; see also G. Dumenil and D. Levy, "Neoliberal Income Trends – Wealth, Class and Ownership in the USA", *New Left Review*, II/30, Nov.-Dec. 2004.
7. "The Myth of the 'Lazy Greek Workers'", *In Defence of Marxism* (website), 4 May 2010; <http://www.marxist.com/myth-of-lazy-greek-workers.htm>

نخستین خاصیتش دفاع از مالکیت است؛ برای اینکه این جابجایی ارقام و اعداد نخستین کارکردشان مسجل کردن این است که چه شخص و نهادی مالک چه چیزهایی است، حتی وقتی آن چیزها هنوز وجود خارجی نداشته باشند و یا باد هوا شده باشند. دومین نتیجه راه حل اتحادیه اروپا این است که بانک های طلبکار یونان را از خطر ورشکستگی نجات می دهد، و این اگرچه بدواً به معنای حمایت از بانک های اورپائی است اما، همانطور که بحران ۲۰۰۸ شکنندگی کل نظام مالی جهانی را نشان داد، در عمل کل نظام جهانی بانکی را سرپا نگاه می دارد. به یمن همین کار، خاصیت دیگر راه حل اتحادیه اروپا این است که، در متأخرترین فاز امپریالیستی کاپیتالیسم، به یمن غلبه شکل سرمایه پولی بر اشکال دیگر سرمایه، بانک ها از همین جا بجا کردن ارقام در دفاترشان با چشم بندی سود می آفرینند. همانطور که در آخرین دهه قرن بیستم و نخستین دهه قرن بیست و یکم، رونق گسترش اعتبارات و بورس بازی به رشد مشابهی در اقتصاد واقعی تکیه نداشت، دادن وام های بیشتر به یونان نیز اکنون، بدون اینکه به هیچ رشد اقتصاد واقعی منجر شود، دستکم به طور موقت می تواند کار و بار سرمایه بانکی را بهبود بخشد. اگر بورس بازی با "اوراق زهرآلود بانکی" یکبار موجب سودهای کلان سرمایه بانکی بود، این بار نیز اوراق زهرآلود جدیدی، در شکل سفته های بدهکاری دولت یونان با نرخ بهره بسیار بالا، در دست بانکها قرار گرفته است که نفس دست به دست شدنش می تواند لقمه چربی نصیب بانکداران قمارباز بازار بورس کند. تنها شرطش این است که مواظب باشید وقتی پایان محتوم این بازی فراسید لقمه زهرآلود در سفره شما نمانده باشد.

راه حل دفتردارانه اتحادیه اروپا البته راهی برای غلبه بر علت بحران جاری سرمایه داری نیست، و نمی توانست باشد.

یونان بیش از پیش در پرداخت به موقع اقساط بدهی هایش ناتوان تر خواهد شد به همان اندازه روشن است، و در نرخ افزایشدهنده وام های جدید (یعنی ریسک عدم پرداخت آنها) بازتاب می یابد.

بی ثمری چنین راه حلی برای مقابله با بحران را از یک زاویه دیگر نیز می توان بسادگی دید: راه حل اتحادیه اروپا برای بحران "منطقه یورو" تکیه بر همان مکانیزمی است که بحران مالی جهانی را ایجاد کرده است. اقتصاد دانان اکنون "وام های بد" بانک ها در دوره پیش از بحران ۲۰۰۸ را "اوراق زهرآلود بانکی" (toxic assets) می نامند. سوال این است که اگر این "وام های بد" بانک ها، چه به مصرف کنندگان خصوصی و چه به دولت هایی با اقتصاد ضعیف، بود که همچون زهری نظام جهانی بانکی را مسموم کرد و به بحران ۲۰۰۸ منجر شد، چگونه اتحادیه اروپا امیدوار است با خوراندن میزان بیشتری از همان زهر نظام بانکی را درمان کند؟ واقعاً چگونه ممکن است که دادن وام های بزرگتر، به دولتی بدهکارتر و با اقتصادی ضعیف تر، راه حل غلبه بر بحران بازپرداخت بدهی ها باشد؟

پاسخ این است که راه حل اتحادیه اروپا (که با وفاق نهادهای بین المللی همچون صندوق بین المللی پول همراه است) قرار نیست راه حلی پایه ای برای بحران باشد، بلکه قرار است کسب و کار سرمایه بانکی را که زیر تهدید عدم پرداخت بدهی های دولتی قرار گرفته اند رونق موقتی دهد. راه حل اتحادیه اروپا هیچ کاری با اقتصاد واقعی، به تکنولوژی و تولید و افزایش بارآوری، ندارد. به یک معنا راه حل اتحادیه اروپا برای بحران منطقه یورو چیزی جز این نیست که ارقام و اعدادی را در دفاتر حسابداری بانک ها از این ستون به آن ستون جابجا کند تا شاید در کوتاه مدت فرجی حاصل شود. این بازی دفتردارانه تماماً بی خاصیت نیست.

زننده باد انقلاب کارگری!

مینا فرخنده - 3/7/2011

کارگران بیمارستانها جزئی از کارگران کوچک اند که در جامعه مدرن اروپا بخش وسیعی از کل کارگران را تشکیل می دهند و با وجود این که کارشان از اهمیت خاصی در جامعه برخوردار است به ندرت مورد توجه قرار می گیرند و کمتر سخنی از آنان به میان می آید. آنها همیشه پشت صحنه اند. بار مسئولیت و شدت کاری که بر دوش این کارگران است ماوراء قدرت معمول انسانی ست. این گفته معروف که "کارگران ستون جامعه اند و با یک لغزش آنها این جامعه می تواند فروپاشد" در این مورد به وضوح قابل مشاهده است.

این کارگران بخاطر کار مداوم، با بار بزرگتر از قد و قواره شان، با شانه هائی که بر روی آنها مسئولیتی باور نکردنی سنگینی می کند، با کارشان در زیر زمین و پنهان از دید همگان، ناخداگاه مرا به یاد مورچه ها می اندازند و به این مناسبت تیتراژ این مقاله را هم کارگران کوچک گذاشتم. هر چند روزگار مورچه ها از مال این کارگران خوشایند تر است، چرا که مورچه ها دستکم مورد توجه خاص طبیعت شناسان قرار می گیرند.

محوطه بیمارستان به دهکده کوچکی می ماند که بخش های مختلف آن را تنها به کمک کامپیوتر می توان پیدا کرد. ساختمان های شیک و مدرن در فواصل معین کنار هم قرار دارند. خیابان های آن تر و تمیز و شیک، محل حرکت ماشین های رنگ و وارنگ است. حتی هنگامی که هوا ابری ست، در محیط دلپاز و روشن آنجا آدم دیگر احساس دل گرفتگی نمی کند.

کارکنان بیمارستان همه تقریباً بدون استثناء مهربان و خونگرم هستند و تمام وقت بر روی لبانشان لبخندی نشسته است. آنها در تمام دوره آموزشی شان تعلیم می بینند که تمام گرفتاری ها، فکر و خیال های خود را پشت درب های بیمارستان جا بگذارند و در محیط کار همه چیز را فراموش کنند. همه می بایست با چهره ای آرام و خونسرد در مقابل بیماران ظاهر شوند.

در زیر این دنیای زیبا، زیر ساختمان ها و به اندازه سطح کف کل ساختمان های اصلی، زیرزمینی با سالن های عریض و طویل و راهروهای پیچ در پیچ و شماره گذاری شده قرار دارد که محل کار کارگران بخش های مختلف از جمله بخش استریل ابزارهای مختلف است. این راهروها طوری است که در پیچ و خم آن کارگران تازه وارد، تنها با کمک دیگر کارگران می توانند راه خود را به سوی

سالن محل کار و رختکن و ... پیدا کنند. تمام دیوارها به رنگ خاکستری است و هیچ پنجره ای بر آنها دیده نمی شود.

هر کارکنی با کارت مخصوص خود، که به عنوان کلید هم عمل می کند، می تواند تنها به سالن محل کار خود وارد شود. هر کارگر با یک شماره شناسائی می شود که در صورت وجود اشکال در کار می توان از طریق آن شماره به کارگر مسئول دست یافت. کارمندان، کارگران و سر کارگران در سه شیفت شبانه روزی کار می کنند.

در نتیجه قطع استخدام از کارآموزان و کارگران مقاطعه ای استفاده می شود. طبق قانون کارآموزان موظف اند برای صاحبکاران از ۲ هفته تا سه ماه به شکل مجانی و یا با حقوق خیلی کم کار کنند. به کارآموزان هیچ گونه بیمه ای تعلق نمی گیرد و به همین دلیل برای صاحبکاران بسیار با صرفه اند، و معمولاً تمام کارهایی که سخت و فرساینده به آنان واگذار می شود و از آن جا که برای اخذ مدرک خود به نظر مساعد صاحب کاران وابسته اند زبان این ها همیشه رویشان دراز است.

کارگران مقاطعه ای از شرکت های کار موقت یابی رنگ و وارنگی که همه جا سبز شده اند و از طریق سیستم اداره کار به کارگران بیکار دست پیدا می کنند، برای مدتی از سه هفته تا سه سال با مزد ارزان و بدون الزام به هیچ گونه تعهدی در برابر آنان "قرض" گرفته می شوند. این کارگران هم مانند کارآموزان مجبور به انجام همه کارهای فرساینده اند و چون هیچ حق و حقوقی ندارند از اعتراض هم محروم اند. کار این کارگران از یک طرف برای شرکت هایی که در آنجا بطور موقت مشغول بکار هستند، مقرون به صرفه و سود آور است و از طرف دیگر با کار آنها تمام دستگاه عریض و طویل شرکت های "کاروقتی" سرپا می مانند. از حقوق ساعتی ۲۰ تا ۳۰ یوروی این کارگران، به آنان تنها ۹ تا ۱۰ یورو پرداخت می شود و باقی را شرکتهای "کارموقت یابی" بالا می کشند.

محیط کار کارگران انقدر با محوطه بیرون بیمارستان متفاوت است که در حله اول آدم با ورود به آن یکه می خورد. در کنار هر میز کار یک صندلی قرار دارد. صندلی را تنها برای این آنجا قرار داده اند که قانون چنین ایجاب می کند. وگر نه کارگران اجازه نشستن بر روی آن را ندارند. کارگران باسابقه تر تعریف می کنند که هر کس نشسته کار کند یا عذرش را می خواهند و یا اینکه سرکارگر بدون دلیل انقدر او را اذیت می کند، تا خود کارگر بفهمد که اجازه نشستن ندارد. یعنی کارگران ۸ ساعت تمام می بایست سر پا کار کنند.

سیستم یادگیری و وارد شدن در طرز کار با کامپیوترها و کار آنجا بطریق قبلیه ای انجام

می شود، یعنی کارگران باسابقه تر با صبر و حوصله و آرامش هر چه بلد هستند به کارگران تازه وارد آموزش می دهند. صاحبکار در این وظیفه هم باری به دوش نمی گیرد و بجای استخدام یک نفر که مسئول آموزش تازه واردان باشد، این کار را به گردن خود کارگران می اندازد. این آموزش به تازه واردان همراه با آرامش و حوصله، تمرکز حواس و سرعت عملی که کارگران باید حفظ کنند انجام می گیرد. حتی سازماندهی افراد تازه وارد برای ورود به محل رختکن و کار... همه و همه بعهده خود کارگران است. در عین حال بعضی کارها در رابطه با تازه واردان را جوان ترها انجام می دهند و بعضی کارها را با سابقه ترها. یکی از کارگران جوان زن که می خواست راه وارد شدن به محل کار را از راهروهای بی درو پیکر آنجا به من یاد دهد، می گفت: وقتی که ساعت کار تمام می شود، می خواهم هر چه زودتر فقط به خانه برسم و پاهای دردناکم را دراز کنم. اما با تمام این احوال دو بار مرا همراهی کرد تا راه ورود را یاد بگیرم. این جا همیشه کار اضافه بر برنامه ای هست که باید انجام گیرد.

فضای گرفته زیرزمین را تنها گرمی، شوخی و خنده های کارگران است که می شکند. هر چه کارگران قدیمی تر هستند، همبستگی شان به همدیگر، معرفتشان به اینکه همگی آنجا یکسان هستند و با قدرت نمایی به دیگران چیزی عایدشان نمی شود، بیشتر است. خیلی سریع بدون تامل در جایی که لازم است به داد هم می رسند، دوستانه سر بر سر هم می گذارند، خیلی سریع با جدیدی ها رابطه می گیرند. تمام سعی آنها این است که کارها به بهترین صورت با جدیت و بدون اشتباه انجام شود. با این که کنترل چی، سرکارگر بخش مسئول نظم این محیط است و دائم مراقب این است که اشتباهی روی ندهد، اما کنترل بر کار از طرف همه انجام می گیرد، همگی در عین حال که مشغول کار خود هستند، سعی می کنند که اشتباهات یک دیگر را هم تصحیح کنند.

همه کارگران چه مقاطعه ای، چه استخدامی و چه کارآموز قبل از اینکه در آنجا مشغول بکار بشوند، باید متعهد شود که هیچ چیز را از محیط کار خود به بیرون انتقال ندهند و هیچ کجا باز گو نکنند. هر چیز که به محیط کار مربوط است، می بایست در همان محیط بسته بماند. در ضمن این جزو قوانین کار است که شاغلین بیمارستان ها برخلاف بقیه اجازه اعتصاب ندارند، یعنی کار آنها تعطیلی بردار نیست و باید همیشه جریان داشته باشد.

بهترین لحظه ی روز برای همگی این کارگران، وقتی ست که با پایان شیفت کار خود از زیر زمین خارج می شوند و در فضای باز بیرون احساس آزادی از زندان کار را تنفس می کنند.

Be Pish!

NO : 65
WEEKLY PAPER OF WORKERS
SOCIALIST UNITY-IRAN
WWW.WSU-IRAN.ORG

News - Political

July 2011

رژیم اسلامی در منگنه فشار از داخل و خارج

رضا مقدم - دهم تیر ۱۳۹۰

رژیم اسلامی نه در ایران و نه در منطقه
موجبی برای ادامه حیات ندارد. دو متحدش در
منطقه، دولت سوریه و حزب اله لبنان، که
دهها میلیارد دلار برای رژیم اسلامی هزینه
داشته اند زیر ضرب هستند و از دست دادن
آنها ضربات اساسی سیاسی و ایدئولوژیک به
رژیم اسلامی وارد می سازد. رژیم سوریه
زیر فشار یک جنبش عظیم اعتراضی است و
دستگیریها، شکنجه ها و کشتارها نتوانسته آنرا
متوقف کند. آتش زدن عکسهای خامنه ای در
تظاهراتهای مردم در شهرهای سوریه و
همکاری رژیم اسلامی در سرکوب آنها
سرنوشت هر دو رژیم تهران و دمشق را بهم
گره زده است. مطابق همه تحلیلها با تضعیف
دولت بشار اسد سفارتخانه رژیم اسلامی و
دیگر اماکن منتسب به آن اعم از مذهبی و غیر
مذهبی از اولین اماکنی است که مورد حمله
مردم خشمگین سوریه قرار خواهد گرفت.

با پیروزی مردم سوریه نه تنها حزب اله لبنان
یکی از دو رژیم مدافع خود را از دست می
دهد بلکه راههای دریافت انواع و اقسام کمک
رژیم اسلامی نیز که از طریق سوریه است
نیز مسدود میشود. رهبر حزب اله لبنان،
نصراله، که در جنگ با اسرائیل در نزد توده
های مردم عرب محبوب شده بود با دفاعش از
بشار اسد و مخالفتش با اعتراضات مردم
سوریه که حلقه ای از جنبشهای اعتراضی در
جهان عرب است، محبوبیتش را از دست داده
است. اکنون که دادگاه ویژه سازمان ملل
اسامی چهار نفر از متهمان کشتن حریری در
سال ۲۰۰۵ که از اعضای ارشد حزب اله
هستند را به دادستان لبنان تحویل داده، موقعیت
حزب اله بیش از پیش دچار مخاطره خواهد
شد.

گاز فروخته است. بر اساس همین آمار، رژیم
اسلامی در سی و دو سال حاکمیت خود ۸۷۵
میلیارد دلار از فروش نفت و گاز درآمد داشته
که ۴۳۰ میلیارد دلار آن در سالهای ۱۳۸۴ تا
۱۳۸۹ بوده است. با سست شدن کنترل رژیم
اسلامی بر افراد و ارگانهای آمارهایی منتشر
شده است که نشانگر نه یک اختلاس بلکه یک
غارت به تمام معنی است. با وجود چنین درآمد
هنگفتی دولت ایران در سال ۸۹ هزاران
میلیارد تومان بدهکار بوده است: ۲ هزار
میلیارد کسر بودجه وزارت بهداشت، بدهی
۲۰۰ میلیارد تومانی وزارت بهداشت به
شرکتهای دارویی. ۴۷ هزار میلیارد تومان
بدهی دولت به بانکهای مختلف کشور. ۷ هزار
میلیارد تومان بدهی وزارت نیرو به شرکتهای
مختلف. ۲۵ هزار میلیارد تومان بدهی دولت و
شرکتهای دولتی به سازمان تامین اجتماعی.
۱۹۰۰ میلیارد تومان بدهی دولت به سازمان
بازنشستگی. بدهی ۲۰۰ میلیارد تومانی شرکت
مخابرات به شرکتهایی که پروژه های زیر
ساختی انجام داده اند. هفت هزار میلیارد تومان
بدهی وزارت راه به پیمانکاران مختلف. با
وجود این بدهیها دولت در سال ۸۹ به
حوزه های علمیه ۷۶۰ میلیارد تومان بودجه
داده است. هزینه مسافرت خامنه ای در سال
۸۹ تنها به قم ۱۴۰۰ میلیارد تومان بوده و
برای سفر سال ۹۰ به قم مبلغ ۳۹۰ میلیارد
تومان تقاضا شده است!

در تاریخ صد ساله ایران تمام رژیمهای حاکم
فقط مستبد و دیکتاتور نبوده اند بلکه در عین
حال یک کارکرد اجتماعی و تاریخی نیز داشته
اند. رژیم اسلامی هیچ گونه کارآمدی ندارد جز
غارت ثروت کشور، کشتار و شکنجه و زندان
و تجاوز. مطابق ادعای امامشان مردم برای
خریزه انقلاب نکردند و اقتصاد زیر بنای الاغ
است و مردم برای اسلام انقلاب کردند، منتها
طنز تاریخ است که تا کنون هیچ رژیمی مانند
رژیم اسلامی باعث افشای ماهیت اسلام و
رویگرانی مردم از دین و اسلام نشده است.
رژیم اسلامی هیچ خاصیت اجتماعی ندارد و
دوره اش تاریخا به سر آمده است. *

پس از رژیم سوریه که با کشتار مردم بر
سرکار مانده حزب اله لبنان دومین و آخرین
متحد منطقه ای رژیم اسلامی است که زیر
ضرب داخلی و بین المللی رفته است. خامنه
ای که سال گذشته و پیشایش هرگونه رای
دادگاه ویژه سازمان ملل را در قبال قتل نخست
وزیر سابق لبنان رد کرده بود دیروز مخالفتش
با جنبش مردم سوریه را علنا اعلام داشت و
از دستگیری، شکنجه و کشته و زخمی شدن
مردم سوریه بدست رژیم بشار اسد حمایت
کرد. اینها نتیجه اشتباهات تاکتیکی و یا سیاسی
رژیم اسلامی و متحدینش در منطقه نیست.
بحران اقتصادی در کل جهان توده های مردم
از پاریس و آتن و مادرید و لندن در اروپا تا
شهرهای کشورهای عربی در شمال آفریقا و
خاورمیانه را به خیابان آورده است و
حکومتها دیکتاتوری و مستبد تاب مقاومت
در مقابل امواج جنبشهای مردمی را ندارند.

در این میان رژیم اسلامی یک موقعیت ویژه
دارد. رژیم اسلامی به قدرت رسید تا کار نیمه
تمام شاه در سرکوب اعتصابات کارگری،
کشتار سوسیالیستها و آزادیخواهان و سرکوب
انقلاب را به پایان برساند. این رژیم سی سال
فرصت داشت تا نشان دهد که خاصیتی بجز
سرکوب و کشتار و دخالت در خصوصی ترین
ابعاد زندگی مردم ایران دارد و نتوانست.
اکنون روز بروز بیشتر آشکار میشود که رژیم
اسلامی در هیچ عرصه ای از زندگی
اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی،
ورزشی، عمران و آبادانی کشور کارآمد نیست
و موجبی برای بقا ندارد. رژیم اسلامی هیچ
ربطی به تامین نیازهای عمومی و گوناگون
مردم ایران که از وظایف اولیه هر رژیمی
است ندارد و سیمای یک رژیم اشغالگر را
دارد که حضور خود را موقت می داند و با
نهایت سرعت مشغول غارت ثروتهای کشور
است.

مطابق آمارهای مطبوعات خود رژیم اسلامی
از ۱۰۶ سالگی که رژیمهای حاکم بر ایران از
محل فروش نفت درآمد داشته اند، این رژیم در
۶ سال اخیر برابر صد سال قبل از آن نفت و